

جستاری

پیرامون اقتصاد رفاه

نقد و بررسی

ژوہوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

نظریہ پارہ تو

محمود اصغری

اگر در طول روند توسعه اقتصادی یک یا دو نمونه از این مشکلات اساسی، حل نشده باقی مانده و یا حتی بدتر شود، به کار بردن اصطلاح «توسعه» بسیار عجیب به نظر می‌رسد؛ حتی اگر این توسعه اقتصادی سبب دوبرابر شدن درآمد ناخالص ملی شود.^۱

براین اساس مک نامارا رئیس سابق بانک جهانی، در سال ۱۹۷۰، ناکافی بودن الگوهای افزایش درآمد ملی را برای بیان توسعه اقتصادی صراحتاً بیان کرده و اظهار می‌دارد که:

«در اولین دهه توسعه اقتصادی (دهه ۱۹۵۰) اهداف اولیه توسعه یعنی رشد ۵ درصدی سالانه برای کشورهای توسعه نیافته بدست آمد. این حداکثر چیزی بود که به آن دست یافتیم، اما نرخ رشد نسبتاً زیاد درآمد ملی در کشورهای در حال توسعه، توسعه اقتصادی قابل قبولی را به همراه نداشت، در کشورهای در حال توسعه سوء تغذیه یک مشکل عمومی است، مرگ و میر اطفال بسیار بالا، امید به زندگی بسیار اندک، بیسوادی بسیار شایع و بیکاری مانند یک بیماری مسری در حال گسترش

تا قبل از دهه ۱۹۷۰ میلادی اقتصاددانان، توسعه اقتصادی را منوط به بالا رفتن رشد درآمد ملی و افزایش نرخ آن می‌دانستند و صرفاً به جنبه کمی رشد توجه داشتند؛ در حالی که بعد از دهه هفتاد، این نظریات جای خود را به نظریات جدیدی داد که علاوه بر نرخ رشد کمی، به چگونگی توزیع آن نیز توجه داشت، زیرا حتی با افزایش درآمد ناخالص ملی در بعضی کشورها چهره زشت فقر و بیکاری و افزایش نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی برچیده نشد. از اینرو «دادلی سیرس» در سال ۱۹۶۹ در یازدهمین کنفرانس جهانی انجمن توسعه بین‌المللی در دهلی نو در کارانبودن رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی در رفع فقر و محرومیت می‌گوید:

مسئله مهم مطرح در روند توسعه اقتصادی این است که چه راه‌حلهایی برای فقر اجتماعی، بیکاری و نابرابریهای اقتصادی - اجتماعی ارائه شده است؟

است و توزیع مجدد درآمد و ثروت به شدت ناعادلانه‌تر همچنان باقی مانده است.^۲

عدم کارایی و به بن بست رسیدن چنین نظریاتی درباب توسعه اقتصادی برای آسایش و رفاه جامعه سبب شد که بعضی از صاحب‌نظران اقتصادی مانند شولتز با بدبینی تمام خواستار برج‌چیده شدن علم اقتصاد توسعه شوند، زیرا به نظر شولتز از آنجا که تاریخ، منطق و عقل سلیم علیه اقتصاد توسعه است، عقل حکم می‌کند، متخصصین اقتصاد توسعه آن را رها کنند و به جریان اصلی علم اقتصاد روی آورند، تا به کمک آن، هم بتوانند مسأله توسعه را بهتر تفسیر و تئوریزه کنند و هم ابزارهای سیاست‌گذاری معقول‌تری عرضه نمایند.

گرچه نظریه پردازانی مانند لئویس (۱۹۸۴)، سن (۱۹۸۳)، چنری (۱۹۸۹ و ۱۹۸۸) و اشترون (۱۹۸۹) با نظر شولتز به مخالفت برخاستند، اما اقتصاددانانی مانند بوئر (۱۹۷۲)، لیتل (۱۹۸۲)، هابیر (۱۹۸۸)، و والترز (۱۹۸۹) با این نظر موافق بودند.^۳

هیرشمن (۱۹۸۱) در ناتوانی علم اقتصاد توسعه و بی توجهی نسبت به آن و نیز فروکش کردن استقبال از آن می‌گوید:

«من نمی‌توانم این احساسم را نادیده بگیرم که شور و شوق گذشته برای اقتصاد توسعه دیگر وجود ندارد و نظریه‌های جدید اندکی در این رشته مطرح می‌شود... و به همین دلیل است که مسیر افول اقتصاد توسعه به طور کامل متوقف نمی‌شود.»^۴

توسعه انسان مدار

از این رو عده‌ای از صاحب‌نظران توسعه و دست اندرکاران مسائل اقتصاد جهانی توجه خود را به سمت توسعه انسانی معطوف داشته و به جای اینکه افزایش درآمد ملی را صرفاً معیار توسعه قرار دهند، انسان را در مرکز الگوهای توسعه قرار داده و توسعه انسان مدار را به جای توسعه تولید مدار مطرح ساختند آنها اهداف عمده‌ای چون کاهش بنیادی فقر و فراهم نمودن شرایط برخورداری عادلانه از فرصتهای اقتصادی را دنبال نمودند. از اینرو با تلاش و کوششی که

توسط محبوب الحق اقتصاددان برجسته مسلمان پاکستانی (مشاور مخصوص مدیر برنامه توسعه ملل متحد) در گزارش مربوط به توسعه انسانی، توسط سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۰ منتشر گردید، گروه برجسته‌ای از محققان و متخصصان توسعه مانند دراگ اورامویک، مگ ناددزایی، جاست فائلد، عزیزرحمان خان، گراهام پیات، گوستاواراینس، آماریتاسن و سایر اعضا از همان ابتدای کار به پروراندن مفهوم توسعه انسانی و تنظیم استراتژیهای عملی کشورها برای تحقق این مفهوم پرداختند^۵ به نظر این گروه شاخص‌های توسعه انسانی به طور خلاصه عبارتند از:

- ۱ - سنجش طول عمر همراه با امید به زندگی؛
 - ۲ - میزان علم و دانش و میانگین سالهای تحصیلی؛
 - ۳ - درآمد کافی برای داشتن یک زندگی مناسب.^۶
- از طرف دیگر عدم کارایی نظریات اقتصاد توسعه، گروهی از اقتصاددانان را در سال ۱۹۸۳ برآن داشت تا اقتصاد رفاه

را جایگزین اقتصاد توسعه نمایند، براین اساس عده‌ای از نظریه پردازان اقتصاد توسعه، اصل بهینه پاره‌تو را به عنوان نوع دیگر اقتصاد توسعه پذیرفته و به آن سمت گرایش پیدا کردند.^۷

گرچه به اعتقاد این گروه عدم موفقیت اقتصاد توسعه به دخالت دولت در اقتصاد بر می‌گردد، اما اینکه اقتصاد رفاه چقدر می‌تواند در فقرزدایی و ایجاد رفاه موفقیت و کارایی داشته باشد، مطلبی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

تعریف اقتصاد رفاه

اقتصاد رفاه شرایطی را مورد مطالعه قرار می‌دهد که بر اثر آن مدل تعادل عمومی را می‌توان بهینه نامید، در این مدل مذکور فرض بر این است که تولید بعضی از کالاها را بدون کم کردن تولید بعضی دیگر نتوان افزایش داد، در این صورت است که نوع تخصیص عوامل تولید را بهینه پاره تو می‌نامند. درباب توزیع نیز هرگاه افزایش مطلوبیت شخصی را بدون کاهش در مطلوبیت دیگران نتوان انجام داد، این نوع

تخصیص کالا یا مطلوبیت را بهینه پاره تو می‌گویند.^۸

تابع رفاه اجتماعی در این نظریه مجموعه‌ای از منحنیهای بی تفاوتی اجتماعی است که با افزایش در رفاه یک فرد، رفاه دیگر افراد جامعه ثابت مانده و در نتیجه رفاه عمومی را افزایش می‌دهد.^۹

تعریف کارایی اقتصادی

اما چرا اصل بهینه پاره تو به عنوان معیار و راه دستیابی به اقتصاد رفاه در نظر گرفته شده است؟ تعریفی که پاره تو از کارایی به مفهوم اقتصادی آن ارائه می‌دهد عبارت است از عدم اتلاف منابع و به تعبیر دیگر استفاده از منابع اقتصادی به مؤثرترین شکل ممکن، به گونه‌ای که هیچ تغییری در درآمد و یا وضعیت افراد ممکن نباشد مگر با تغییر دادن و کم نمودن درآمد و رفاه دیگران. از آنجا که این نوع تعریف از کارایی توسط اقتصاددانانی به نام پاره تو مطرح شده است، به چنین وضعیتی بهینه پاره تو اطلاق می‌گردد.^{۱۰}

نقد و بررسی نظریه پاره تو

این نظریه از دو جهت قابل نقد و بررسی است. جهت اول به چگونگی تحقق این نظریه و ابزاری که به وسیله آن این نظریه در خارج به وقوع می‌پیوندد بر می‌گردد، زیرا یکی از شرایط اساسی تحقق این نظریه وجود رقابت آزاد و نبود هیچ نوع انحصار و در نتیجه قرار داشتن بازارها در رقابت کامل است.^{۱۱}

در حالی که با یک نگاه گذرا به شرایط رقابت کامل در بازارها به این نتیجه خواهیم رسید که چنین شرایطی گرچه محال عقلی نیست، اما به وجود آمدن آن با شرایط حاکم بر بازارها محال عادی است، زیرا رقابت کامل به وضعی از بازار اطلاق می‌شود که هیچ عاملی غیر از تصمیم خود فروشنده و خریدار نتواند دخالتی در امر خرید و فروش داشته باشد و در نتیجه عرضه و تقاضا بدون دخالت عوامل خارجی با یکدیگر برخورد کنند. بوجود آمدن چنین بازاری حداقل چهار شرط لازم دارد.

۱- خریداران و فروشندگان با آزادی

کامل قیمت کالاهای خود را تعیین

کنند. «دست کشیدن کلی از پیش

گزاره های الگوی رقابت کامل و پذیرش
پیش گزاره انحصار به جای آن، برای
تئوری اقتصاد پیامد منهدم کننده ای
دارد.

به نظر هیکس برای جلوگیری از این
پیامد، «لازم است چیزی باشد تا از رشد
نامحدود بنگاه جلوگیری کند»^{۱۳}

۲- این دو گروه آزادانه و بدون آنکه
موانعی از جمله عدم آگاهی، تحریم
معامله و... سد راه آنها باشند؛

۳- نسبت به میزان عرضه و تقاضا
آزادی کامل وجود داشته باشد.

۴- کالاهای عرضه شده همگن
باشد.^{۱۲}

نقدی بر مبانی و اهداف اقتصاد رفاه

جهت دوم نقد اشکال عمده ای است
که به مبنا و اساس این تئوری بر
می گردد، به این صورت که اگر بهینه
پاره تو به عنوان هدف غایی اجتماعی در
نظر گرفته شود، آن جامعه فقیر و
نیازمندی که به نان شب محتاج است،
در صورتی که نتواند بدون کاستن از رفاه
ثروتمندان، تغییری در وضعیت معیشتی
فقرا ایجاد کند، اقتصاد در حال بهینگی
پاره تو می تواند با وجدان آرام به راه خود
ادامه دهد، از اینرو بعضی از صاحب نظران
مسائل توسعه اقتصادی از جمله خان در
سال ۱۹۹۱ در نارسایی این قاعده برای
فقرزدایی می گوید:

«وقتی به قاعده بهینگی پاره تو به

طرح یک سؤال

با وجود اینکه اکثر صاحب نظران
اقتصادی دست یافتن به بازار رقابت
کامل را در عالم خارج از ذهن بعید
می دانند، در عین حال موضوع مزبور به
عنوان یکی از مباحث اصلی علم اقتصاد
حضور دارد، و حتی بخش عظیمی از
مباحث این علم را به ویژه در اقتصاد
خرد، به خود اختصاص داده است. حال
علت این امر چیست؟

در جواب به این سؤال به مطلبی که
هیکس در کتاب ارزش و سرمایه (۱۹۳۹)
در برخورد با مقاله ای که سرافا در سال
۱۹۲۶ نوشته بود، اشاره می کنیم، هیکس
درباره کنار گذاشتن الگوی رقابت کامل
به علت وجود چنین تناقضاتی می گوید:

عنوان یک چیز با ارزش نگاه کنیم در می‌یابیم که این فرمولها مشوق توزیع مجدد تمام عیار حق مالکیت خصوصی است، ولی وقتی از دریچه برابری به قاعده مذکور می‌نگریم و برابری را آن طور که «رالس» تعریف کرده توزیع مجدد مالکیتها (داراییها) و درآمدها به نفع آسیب‌پذیرترین اقشار بدانیم، مشکوک به نظر می‌رسد.^{۱۴} زیرا با دو اصل اولیه اقتصاد سرمایه داری که تقویت انگیزه‌های فردی و فردگرایی و مالکیت خصوصی در تضاد و تناقض است.

نویسنده کتاب «ظهور و سقوط لیبرالیسم»، در بخشی از کتاب خود که به تناقضات لیبرالیسم و سرمایه داری پرداخته است در این رابطه می‌گوید:

«این موضوع یکی از محدودیت‌های بسیاری است که در مقابل تعهدات عملی لیبرالیسم نسبت به فردگرایی نظری قرار می‌گیرد. مفهوم فرد در جوهر خود، جامع و برابری گراست. همه ما به مثابه افرادی مساوی هستیم و از ارزش و حقوقی یکسان برخورداریم، منش برابری‌گرای فردگرایی به گونه‌ای کاملاً

منطقی و در عمل، محتاج به درجه بالایی از برابری اقتصادی و اجتماعی است، کمترین شرطی که باید تأمین شود تساوی فرصت است. اما در عمل، لیبرالیسم حتی از تأمین حداقل نیز عاجز است، زیرا کار مستلزم مداخله‌ای گسترده در حقوق مالکیت و انباشت و انتقال ثروت است. به علاوه اگر مالکیت خصوصی مبنای محکمی برای آزادی فردی بوجود می‌آورد، پس همه افراد باید در آن سهیم باشند، اما لیبرال‌ها هیچگاه با خلع ید یا توزیع اجباری دارایی یا آنچه که تماماً «همسان کردن در سطح پایین» می‌نامند موافق نبوده‌اند.»

به اعتقاد وی «لیبرالها تا جایی که بانتقال ثروت و دارایی از نسلی به نسل بعدی جداً مخالفت نمی‌ورزند به ابقای طبقه و امتیازات طبقاتی گردن می‌گذارند.^{۱۵}»

تفکیک بین اخلاق و اقتصاد

الگوی اقتصاد رفاه را خصلتهای مادپرگرایانه فردی که عاری از هر نوع ارزشهای اخلاقی است تشکیل می‌دهد. همانگونه که رابینس ادعا می‌کند، به نظر

می‌رسد که منطقاً ناممکن است که دو مقوله [اخلاق و اقتصاد] با یکدیگر به هر شکلی جمع شوند، بلکه صرفاً کنار هم قرار دادن (ردیف کردن) آنها پشت سرهم است.»^{۱۶}

به گفته آدام اسمیت: «... از خیرخواهی قصاب و نانوا نیست که شام و ناهار ما را ترتیب می‌دهند، بلکه صرفاً به ملاحظه منافع خود آنهاست. ما به انسانیت و نوع دوستی آنها متوسل نمی‌شویم، بلکه به نفع طلبی و سودجویی آنها مراجعه می‌نماییم»^{۱۷}

میلتون فریدمن که از نظریه پردازان مکتب پولی اقتصاد در قرن حاضر می‌باشد، در مرز قائل شدن بین مسائل اقتصادی از مسائل اخلاقی معتقد است:

«اقتصاد می‌تواند یک علم اثباتی باشد و تا حدودی نیز هست. اقتصاد اثباتی اساساً مستقل از هر موقعیت اخلاقی خاص یا قضاوت‌های هنجاری و ارزشی است.»^{۱۸}

گرچه در مقابل این دیدگاه کسانی چون گونارد میردل معتقدند: «علم اجتماعی بی‌طرف هرگز وجود نداشته و

بنابه دلایل منطقی نمی‌تواند وجود داشته باشد... همه مفاهیم ما حامل ارزش هستند.»^{۱۹}

عمق فاجعه وقتی است که نه تنها اخلاق از اقتصاد جدا می‌گردد، بلکه ردائل اخلاقی به عنوان پایه‌های اساسی رشد و توسعه اقتصادی ترویج و تشویق گردیده و محرک اصلی انگیزه‌های اقتصادی فرد قرار می‌گیرد و از آنها به عنوان خیر محض یاد می‌شود و چرخ اقتصاد حول چنین محوری با سرعت و شتاب به گردش درآید. و آنچه که غیر از ردائل اخلاقی و خلق و خوی زشت بشری است به عنوان مانع و رادع این حرکت به شمار می‌آید. و این همان نسخه‌ای است که به تصریح شوماخر بعضی نظریه پردازان نظام اقتصاد سرمایه داری برای رسیدن به رشد و شکوفایی اقتصادی و پرورش از گذرگاه‌های تاریک اقتصادی عمل به آن را لازم می‌دانند و چنین توصیه می‌کنند:

«... دست کم برای یکصد سال دیگر باید برای خود و هرکس دیگر تظاهر کنیم که بدی نیکی است و نیکی بدی،

زیرا بدی مفید است و نیکی نیست، آزمندی، رباخواری و سوءظن باید همچنان برای مدت کوتاهی دیگر خدایان ما باشند. زیرا فقط آنها می‌توانند ما را از گذرگاه تاریک اقتصادی به روشنایی روز رهنما شوند.»^{۲۰}

انگیزه سرمایه‌داری برای فقرزدایی

حال می‌گوییم سؤال اصلی اینجاست که سرمایه‌داری فقرزدایی را بر چه اساس و انگیزه‌ای باید انجام دهد آیا به انگیزه خیرخواهی و نوع دوستی؟ اینکه با فلسفه وجودی و راه و رسم او سازگاری ندارد لذا می‌بینم که اگر سخن از فقرزدایی و رفاه اجتماعی به میان می‌آید، نه به خاطر ارزش ماهوی آن است بلکه به جهت حفظ منافع سرمایه‌داری و ترس از فشارهای اجتماعی و طغیان گروه‌هاست، که نظام سرمایه‌داری به ناچار سوپاپهایی را برای جلوگیری از طغیان اجتماعی و نابودی منافع ثروتمندان و طبقات مرفه اجتماعی باز نموده است.

آنتونی آربلاستر در کتاب خود (لیبرالیسم غرب) با طرح سؤال کینز که

از خود می‌پرسد، آیا من یک لیبرال هستم، و در جواب به خود می‌گوید بله، در توضیح جواب کینز با اذعان به این مطلب می‌گوید:

«... [کینز] اقتصاددانی بود که در چارچوب و در رابطه با سنت کلاسیک و نو کلاسیک علم اقتصاد کار می‌کرد؛ و نوآوریهای نظری و عملی او آشکارا به قصد نجات سرمایه‌داری در لحظه تهدید به از هم پاشیدگی بود. تهدیدی که از ناتوانی حکومت‌های سرمایه‌داری و موفقیت متقابل برنامه ریزی سوسیالیستی دولتی ناشی می‌شد.»^{۲۱}

خود کینز در سال ۱۹۳۱ با تصریح به اینکه فقر و مبارزه طبقاتی چیزی جز یک نابسامانی گذرا نیست، چنین اظهار می‌کند:

«مسأله نیاز و فقر و مبارزه اقتصادی میان طبقات و ملتها، چیزی به جز نوعی نابسامانی ترسناک نیست، یک نابسامانی گذری و غیرضروری [است]»^{۲۲}

تقابل مبانی سرمایه‌داری با فقرزدایی

اگر بخواهیم تصویر روشنی از تعارض مبانی سرمایه‌داری در برخورد با

فقر و فقرزدایی ارائه دهیم، می‌توانیم بگوییم که برخورد این نظام با فقرزدایی، مانند برخورد آن با دخالت دولت یا هر ارگان تصمیم‌گیرنده دیگری در نظام اقتصادی و سیستم بازار است، زیرا که هرگز با مبانی اولیه سرمایه‌داری سازگاری ندارد. لذا هرکجا که به چنین دخالتی تن می‌دهد از باب ناچاری و اضطرار است؛ نه اینکه دخالت دولت را در اقتصاد به عنوان یک اصل بپذیرد. لذا می‌بینیم که سیاست تعدیل و خصوصی‌سازی حتی با همه ناتوانیها و کاستیهای که اقتصاد بازار در قرن بیستم از خود به جا گذاشته و دخالت دولت در امور اقتصادی در کنار بخش خصوصی ضرورتی حیاتی دارد، در عین حال نهادهای اقتصادی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌الملل و... سیاست تعدیل اقتصادی و گسترش هرچه بیشتر بخش خصوصی و کوتاه کردن دست دولت را در امور اقتصادی در صدر برنامه‌های خود قرار داده‌اند و برای پذیرش این سیاستها در کشورها از هرنوع اهرم فشاری مضایقه نمی‌کنند. و حتی خود کینز با اینکه «پایان عصر

نظام عدم مداخله» را نیز عنوان می‌کرد، اما در عین حال بر تجارت آزاد نیز تأکید داشت.^{۲۳}

به عنوان مثال برنامه‌های تعدیل و آزادی‌سازی در شرق آسیا که در سال ۱۹۹۷ به شکست انجامید، سبب شد تا چرخشی مجدد در اندیشه نظریه‌پردازان و نسخه‌سازان این نظام به وجود آمده و لذا کارشناسان برجسته صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و برنامه ریزان مالی و خزانه‌داری آمریکا با اعتراف به این موضوع به وسیله سخنرانی و نوشتن مقالات و برپایی سمینارها در صدد تجدیدنظر جدی در برنامه‌های تعدیل و آزادسازی اقتصادی برآمده‌اند. گرچه قبل از این بحران نیز تجربیات بیش از ۷۰ کشور در حال توسعه عدم موفقیت نظام سرمایه‌داری را در این کشورها به اثبات رسانده بود.

در گزارش مسوولان بانک جهانی با اعتراف به عدم تناسب سیاستهای توصیه شده اقتصادی در کشورهای در حال توسعه و با اذعان به اینکه سیاست بازار آزاد و عدم مداخله دولت در اقتصاد و واگذاری وسیع امور به بخش خصوصی،

نه تنها گره‌های را از مشکلات اقتصادی این کشورها باز نکرده، بلکه به اعتراف کارشناسان بانک جهانی این دستورات برخلاف پیش بینی طراحان سیاست‌های اقتصادی سبب گسترش وسیع فقر و بالا رفتن شکاف طبقاتی نیز گردیده است.

به نظر ژوزف استیگلتز، اقتصاددان معروف و معاون بانک جهانی، مدل‌های کنونی اقتصاد نئولیبرال که بانک جهانی نیز از آن پیروی می‌کند، نمی‌تواند موفقیت قابل قبولی را برای بسیاری از کشورها در بر داشته باشد.^{۲۴}

گرچه سرمایه داری با چنگ انداخت به رزائل اخلاقی انسان‌ها توانست نظام خود را از ورطه نابودی برای مدتی نجات دهد، و بحران شدید اقتصادی را در دهه سی‌ام قرن بیستم کنترل نماید، اما آیا با چنین امری می‌توان رفاه جامعه را تضمین نمود و با شرارت‌های خطرناک می‌توان امنیت، صلح و آسایش و رفاه را به ارمغان آورد؟ در جواب به این سؤال سخنی را از شوماخر نقل می‌کنیم که می‌گوید:

«به نظر من شالوده‌های صلح را نمی‌توان از طریق رفاه عمومی، به

مفهوم جدید آن ریخت، زیرا چنین رفاهی، اگر هم دست یافتنی باشد، فقط از راه پرورش گونه‌هایی از انگیزه‌های طبیعت آدمی از قبیل آز و حسد حاصل می‌گردد که هوش، شادمانی، صفا و در نتیجه آرامش انسان را نابود می‌سازد.»

از این رو به نظر وی «این امید که طلب خیر و فضیلت می‌تواند تا زمانی که به یک رفاه دنیوی دست یابیم به تعویق افکنده شود و از راه پی گشت یکسو نگرانه ثروت، بدون دردآوردن سر خود از موضوعات معنوی و اخلاقی، می‌توانیم صلح و آرامش را در جهان مستقر سازیم، امیدی است واهی، غیرعلمی و نامعقول.»^{۲۵}

آشتی بین اخلاق و اقتصاد -

بازگشت به فطرت

عقیم ماندن و ناکارا بودن نظریات اقتصادی اثبات‌گرا و به دور از داوربهای ارزشی و اخلاقی سبب شد تا بعضی از صاحب‌نظران اقتصاد توسعه در پی تجدیدنظر برآمده و طالب «یک همزیستی خلاق بین اخلاق و اقتصاد باشند، تا هم از بی‌خبری طرفداران

مکتب جدایی اخلاق از اقتصاد و هم از اخلاقیات مکتب عدم توجه به نتایج، اجتناب ورزند. درچنین معجون دلچسبی است که اقتصاد توسعه باید برپایه یک فلسفه اقتصادی- اخلاقی نتیجه‌گرای با معنا استوار شود. این دیدگاه درستی نهادهای اساسی- اجتماعی، اقتصادی و سیاسی- را براساس به حداکثر رسانیدن رفاه محرومترین اقشار جامعه و کاهش خالص مقدار آنان مورد قضاوت قرار می‌دهد»^{۲۶}

رالس (۱۹۸۵) در توضیح و تبیین این نظریه می‌گوید:

«گسترش اجماع در مورد هدف سبب می‌شود تا فرآیند توسعه تحقق یابد، برای رسیدن به این هدف، طبیعی به نظر می‌رسد که اقتصاد توسعه صدف ضدیت با اخلاق را بشکند و از آن بیرون آید و به طور طبیعی بدون اینکه روح یا محتوای علمی‌اش را از دست بدهد، درجهانی زندگی کند که عقلانیت دیگر مترادف و هم معنای «نفع- شخصی» نباشد، در جهانی که ملاحظه دیگران از نظر اخلاقی نشانه خلاف عقلانیت به حساب نیاید»^{۲۷}

نویسنده کتاب «اقتصاد توسعه یک الگوی جدید» نسبت به اهمیت و چگونگی طرح این الگو چنین اظهار می‌کند که:

«آنچه مورد نیاز است عبارتست از نظریه‌ای در مورد انگیزه انسان که منحصرأ بر اصل به حداکثر رسانیدن نفع شخصی استوار نباشد، ولی در عین حال بتواند بنگاههای اقتصادی را تا آنجا که ممکن است درمورد ارزشهای اخلاقی- مثل بی طرفی، اعتقاد به رستگاری عموم افراد بشر، همدردی و تعهد- حساس و پایبند نماید. از طرف دیگر، اقتصاد توسعه باید نظریه‌ای درباره اهمیت نتیجه در حیطه اصول اخلاقی مطرح کند که ارزش آن اصول را ذاتی بدانند، نه صرفاً ارزشی ظاهری»^{۲۸}

پی‌نوشتها:

۱- قره باغیان مرتضی، اقتصاد رشد و توسعه، نشر

نی، ج ۱، چهارم، ۱۳۷۶، ص ۲۲.

۲- همان، ص ۲۳-۲۲.

۳- حیدر نقوی سید نواب، اقتصاد توسعه یک

الگوی جدید، ترجمه دکتر حسن توانایان فرد،

۱۶- حیدر نقوی، اقتصاد توسعه یک الگوی جدید، ۱۳۷۸، ص ۴۲.

۴- همان، ص ۴۲.

۵- کیث گریفین شری مک کنلی، توسعه انسانی، ترجمه غلامرضا خواجه پور، اول ۱۳۷۷، ص ۱۸.

۶- همان، ص ۲۲۹.

۷- حیدر نقوی، اقتصاد توسعه یک الگوی جدید، ص ۱۲۲.

۸- دومینیک سالوارتوره، تئوری و مسائل اقتصاد خرد، ترجمه حسن سبحانی، نی، پانزدهم، ۱۳۷۷، ص ۴۳۵.

۹- ریچارد ای. بایلاس، نظریه اقتصاد خرد، ترجمه حسینی راغفر، نشر نی، اول، ۱۳۷۱، ص ۳۸۴.

۱۰- پی.آر.جی. لیارد، والترز، تئوری اقتصاد خرد، ترجمه عباس شاکری، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۲.

۱۱- ریچارد ای. بایلاس، نظریه اقتصاد خرد، ص ۳۷۸.

۱۲- ر.ک. به قدیری اصلی باقر، کلیات علم اقتصاد، بخش چهارم، بازار و تعادل بازار.

۱۳- سیف احمد، مقدمه‌ای بر اقتصاد سیاسی، نشر نی، اول، ۱۳۷۶، ص ۳۱.

۱۴- حیدر نقوی، اقتصاد توسعه یک الگوی جدید، ص ۱۲۲.

۱۵- آنتونی آریلاستر، لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط، ترجمه عباس مخبر، سوم، ۱۳۷۷، ص ۱۳۵.

۱۶- حیدر نقوی، اقتصاد توسعه یک الگوی جدید، ص ۱۳۸.

۱۷- قدیری اصلی، باقر، سیر اندیشه اقتصادی، ص ۱۰۴.

بیان این نکته خالی از لطف نیست که به اعتقاد بعضی از صاحب نظران اقتصادی سوء تعبیری که از طرز برخورد پیچیده اسمیت با موضوع انگیزه و نقش بازارها شده و نیز نادیده انگاشتن تحلیل اخلاقی اسمیت از عواطف و رفتارها، این دو عامل مهمی هستند که با فاصله افتادن میان اخلاق و اقتصاد، که خواستگاه اقتصاد مدرن است کاملاً همخوان و هم جهت می‌باشد. زیرا در حقیقت اسمیت در تحلیل ماهیت مبادلات سودمند برای طرفین، و نیز اهمیت تقسیم کار باعث نوآوری زیادی در اقتصاد گردیده است. و از آجایی که این نوآوری‌ها با رفتار اقتصادی انسان بدون هیچ گونه دخالت عامل اخلاق در آن سازگار است سبب شده که بخش دیگر آثار اسمیت که جایگاه اخلاق در اقتصاد است کاملاً به فراموشی سپرده شود.

بنگريد به: آمارتیا سن، اخلاق و اقتصاد، ترجمه حسن فشارکی، اول ۱۳۷۷، آدام اسمیت و مسأله نفع شخصی.

۱۸- ریچارد ای. بایلاس، نظریه اقتصاد خرد، ص ۱۴.

۱۹- پروفیسور خورشید احمد، مطالعاتی در اقتصاد

- اسلامی، ترجمه محمدجواد مهدوی، اول، ۱۳۷۴،
ص ۱۸، به نقل از گونارد میردال، درام آسیایی، ص
۳۳.
- ۲۰- ای، اف، شوماخر، کوچک زیباست، ترجمه علی
رامین، چهارم، ۱۳۷۸، ص ۱۸.
- ۲۱- آنتونی آربلاستر، لیبرالیسم غرب ص ۴۵۱.
- ۲۲- همان، ص ۴۵۲.
- ۲۳- همان، ص ۴۵۴.
- ۲۴- دادگر ید...، نگاهی گذرا به برنامه سوم توسعه
اقتصادی، فصلنامه حوزه و دانشگاه، ش ۱۹، ص ۵۷.
- ۲۵- شوماخر، کوچک زیباست، ص ۲۴.
- ۲۶- حیدر نقوی، اقتصاد توسعه یک الگوی جدید،
ص ۱۳۳.
- ۲۷- همان، ص ۱۳۳.
- ۲۸- همان، ص ۱۳۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی